

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

بهرام رحمانی
۰۱ اپریل ۲۰۱۴

رشد گروه های نازیست و فاشیست در اسکاندیناوی و اروپا!

مقدمه

دوران هائی که سیستم سرمایه داری با بحران های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی روبه رو می گردد گرایشات عقب مانده این سیستم مانند فاشیستی، نازیستی، نظامی گری، نژادپرستی، ناسیونالیستی و مذهبی نیز به تحرک برمی خیزند تا نظم موجود را نگه دارند و اجازه ندهند این سیستم ستمگر و استثمارگر توسط مردم آزاده، به خصوص جنبش کارگری کمونیستی سرنگون گردد. بنابراین، نقش تاریخی این گرایشات، حفظ ستم و استثمار و دیکتاتور سرمایه و سرکوب جنبش های حق طلب و آزادیخواه و عدالت جو است.

در جهان امروز، نازیسم از یک طرف و مذهب از طرف دیگر، بیش از همه زندگی بشر را به خطر انداخته اند. به خصوص آن ها، دست به ترورهای کور می زنند و بسیاری از انسان های بی گناه و بی دفاع را به دیار نیستی می فرستند. از ویژگی مهم و مشترک آن ها، خصومت و دشمنی شان با جنبش های حق طلبی و برابری طلبی چون جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویی، روشنفکران و هنرمندان سکولار و خداناباوران و کمونیست است.

دهه هاست که این دو گرایش به غایت عقب مانده و ارتجاعی بورژوازی، در دو عرصه متفاوت، سیاست های سازماندهی شده خود را پیش می برند: فاشیست ها و مذهبیین در یک عرصه تاکتیک ظاهری عوض کرده، کت و شلوار می پوشند و کراوات می زنند تا از طریق انتخابات وارد پارلمان ها شوند؛ یعنی همان مسیری را دنبال می کنند که فاشیست های آلمانی به رهبری هیتلر برای گرفتن قدرت طی کردند. یا مذهبیین در ترکیه و مصر و یا از طریق لشکرکشی و اشغال نظامی آمریکا و متحدان منطقه ئی و غربی اش در افغانستان و عراق و لیبیا به قدرت رسیدند. عرصه دوم، کله تراشیده های نژاد پرست در خیابان ها با چکمه و صلیب شکسته و پرچم های خود رژه می روند و به خارجیان و فعالان کارگری و چپ حمله می کنند، یا در تحولات اوکراین و یونان شرکت می کنند تا هم فکران خود را تقویت کنند. مذهبیین نیز از آسیا تا افریقا و اروپا و آمریکا، به ترور و بمب گذاری و خشونت های هولناک دست می زنند. حکومت های اسلامی در کشورهایی چون عربستان سعودی و حکومت اسلامی ایران، با اتکاء به قوانین ارتجاعی اسلامی، دست و پا می برند و چشم درمی آورند و گردن می زنند و انسان ها را به دار می آویزند و به طور سیستماتیک زنان را سرکوب می کنند. این حکومت ها نیز همانند آلمان هیتلری، دشمن درجه یک آزادی بیان و قلم و اندیشه هستند و اقلیت ها را مورد آزار و اذیت قرار می دهند و سرکوب می کنند. از سوی دیگر، این حکومت ها، تروریست ها را آموزش می دهند و با امکانات مالی کلان و سلاح های مخرب به جان بشریت می اندازند.

سویدن

برای نمونه، کشور سویدن یکی از آرام ترین کشورهای جهان محسوب می شود و دوره طولانی سوسیال دموکراسی این کشور نیز زبان زد گرایشات لیبرال چپ در تمام جهان بود. اکنون هشت سال است که قدرت در این کشور در دست احزاب راست و محافظه کار افتاده و در انتخابات چهار سال پیش نیز یک حزب نژادپرست وارد پارلمان این کشور شده است.

انتخابات عمومی دوره قبل سویدن برای برگزیدن نمایندگان پارلمان، شورای شهر (کمون) و شورای استان (لندستینگ)، روز یکشنبه ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۰ برگزار شده بود برنده اصلی اش حزب راسیستی و نژادپرست «دموکرات های سویدن» بود. البته حزب دموکرات های سویدن با حزب سوسیال دموکرات سویدن هیچ شباهت فکری ندارند و تنها شباهت اسمی دارند.

نتایج آراء نشان داد که هیچ یک از دو بلوک به اصطلاح «چپ و راست» به اکثریت دست نیافته اند. اما بلوک راست که آرای بیش تری را به دست آورده به عنوان دولت اقلیت، اداره امور کشور را در دست گرفت.

در واقع به یک معنی می توان گفت که برنده بزرگ انتخابات سراسری روز یکشنبه ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۰ سویدن، حزب فاشیستی و خارجی ستیز حزب دموکرات های سویدن بود. این حزب برای اولین بار وارد پارلمان سویدن شد. بنابراین، حاصل چهار سال حکومت گذشته ائتلاف بورژوائی، تعرض مداوم آنان به حقوق مردم و خدمات عمومی، بزرگ ترین ثمره اش رشد گرایشات فاشیستی و خارجی ستیز در سویدن و ورود حزب دموکرات های سویدن به پارلمان بوده است. ائتلاف بلوک راست، مرکب از چهار حزب محافظه کار، حزب میانه روها، حزب لیبرال مردم، حزب میانه رو و حزب دمکرات مسیحی است. این ائتلاف به رهبری فردریک راین فلدت، نخست وزیر کشور، اندکی بیش از ۴۹ و ۲ دهم آراء را به دست آورده بود.

آرای احزاب سویدنی در انتخابات سراسری سال ۲۰۱۰، عبارتند از: سوسیال دموکرات ۳۰ و ۹ دهم درصد؛ محافظه کار (مودرات) ۲۹ و ۷ دهم؛ محیط زیست ۷ و ۲ دهم؛ لیبرال مردم ۷ و ۱ دهم؛ مرکز ۶ و ۶ دهم؛ دموکرات های سویدن ۵ و ۷ دهم؛ حزب چپ ۵ و ۶ دهم؛ دموکرات مسیحی ۵ و ۶ دهم؛ احزاب دیگر ۱ و ۴ دهم آرای بلوک بورژوائی ۴۹ و ۲ دهم؛ آرای بلوک چپ* ۴۳ و ۶ دهم؛ بر اساس این آمار، هیچ یک از دو بلوک راست و چپ به اکثریت دست نیافتند. بنابراین، بلوک راست دولتی اقلیت تشکیل داد.

کرسی های بلوک بورژوائی ۱۷۳؛ کرسی های بلوک چپ ۱۵۶ و کرسی های حزب دموکرات های سویدن ۲۰ است. بدین ترتیب، بار دیگر حزب سوسیال دموکرات که نزدیک به ۸۰ سال بر صحنه سیاسی سویدن حاکمیت داشته، با این انتخابات شکست بزرگی را متحمل شد. حزب سوسیال دموکرات، در انتخابات سراسری سال ۲۰۰۶ نیز با کسب بیش از ۳۵ درصد آراء از ائتلاف راست شکست خورده بود، این بار تنها ۳۰ و ۹ هم درصد رأی آورد. این روند نشان می دهد که به معنای واقعی عمر دولت رفاه در سویدن و غرب نیز به پایان رسیده است. به عبارت دیگر، اگر جنبش کارگری کمونیستی سویدن با ستراتیژی سیاسی - طبقاتی خود حرکت نکند و به سیاست های تاکتونی اصلاح گرایانه و سندیکالیستی و سوسیال دموکراسی محدود گردد وضع موجود نه تنها بهتر نخواهد شد، شاید بدتر هم بشود.

بدین ترتیب، شکست بلوک چپ در دو دوره اخیر انتخابات سویدن، به سادگی نشان داد که عمر اصلاح طلبی و سندیکالیستی نیز در درون طبقه کارگر سویدن به سر رسیده است. بنابراین، شکست بلوک چپ، در عین حال شکست فدراسیون سراسری کارگران سویدن «ال او» را نیز به نمایش می گذارد.

در هر صورت در چهار سال اخیر بعد از انتخابات ۲۰۱۰ تاکنون زیست و زندگی کارگران، جوانان، زنان، بازنشستگان، بیماران و پناهندگان و مهاجران سخت تر از گذشته شده است. در اثر خصوصی سازی، کیفیت خدمات

عمومی و شهری به شدت پائین آمده و سطح آموزش و پرورش و بهداشت و درمان افت کرده است. حتی اداره بیمه سویدن، بسیاری از بیمارانی را که نیاز به درمان و استراحت دارند، وادار می کند به سر کار بروند. در واقع ادامه سیاست های اقتصادی نئولیبرالیستی و بحران جدید سرمایه داری تأثیر خود را بر سویدن نیز گذاشته و فشار بیش تری به نیروی کار وارد کرده اند. متقاضیان پناهندگی نیز با مشکلات و موانع زیادی مواجه هستند.

در واقع در بستر چنین سیاست هائی، احزاب و سازمان های نژادپرست رفته رفته در حال رشدند. یوناس اوکه لوند، معاون رهبر حزب دموکرات های سویدن، در سال ۲۰۰۲، در یک رادیوی محلی سخنان بسیار تندی علیه مهاجران ایراد کرده بود. روزنامه افتون بلادت، در نومبر ۲۰۱۳، اعلام کرد که توانسته است به نوار این سخنان دست یافته و آن را فاش سازد. یوناس اوکه لوند، حاضر نشد پیرامون این سخنان به خبرنگار روزنامه افتون بلادت پاسخ روشنی بدهد. روزنامه افتون بلادت، در شماره روز ۱۳ نومبر ۲۰۱۳ خود، خود افشاء کرد که یوناس اوکه لوند حدود ده سال پیش در یک رادیوی محلی که متعلق به حزب دموکرات های سویدن، Sverige demokraterna بود مهاجران را سربار و انگل خوانده و گفته بود که باید کشور را ترک کنند. او آن زمان، خواهان اخراج نیم میلیون مهاجر از سویدن شده بود. او در این برنامه می گوید که این ها افرادی هستند که نیازی به حمایت و محافظت سویدن ندارند. او این افراد را پناهجوی واقعی ندانسته و عنوان می کند که آن ها فقط قصد سوءاستفاده مالی از سویدن را دارند و چنانچه از سویدن اخراج شوند بعد از یک سال، سویدن وضعیت اقتصادی دیگری خواهد یافت. او هم چنین برای نسل سوم مهاجران، خواهان خرید محل هائی در زندان کشور های خود آن ها شده و عنوان کرده بود که خانواده های آن ها نیز باید از سویدن اخراج شوند.

برخورد او با خبرنگار افتون بلادت، بسیار تند و نامناسب بود. او اکنون ۶۴ ساله است و دومین فرد مهم حزب بعد از جیمی اوکه سون، رهبر حزب دموکرات های سویدن محسوب می شود. او از سال ۲۰۱۰، وارد پارلمان شده و عضو کمیسیون قانون اساسی است.

در هر صورت ورود این حزب به پارلمان سویدن، به کله تراشیده های هم فکرشان جرأت بیش تری داده که در خیابان ها، به نیروهای چپ و جمعاعات و خارجی تباران حمله کنند. برای نمونه، حادثه ای که در شب شنبه هشتم مارچ ۲۰۱۴، در شهر مالمو جنوب سویدن روی داد، براساس گزارش های مختلف توسط گروه های نژادپرست و نازیست انجام شده بود. در این حمله نازیست ها، که مسلح به چاقو و راکت بیس بال بودند، به شش فعال چپ حمله کرده و آن ها را مجروح کردند. گفته می شود که یکی از آسیب دیدگان این حادثه یک جوان ایرانی تبار است که به شدت مجروح شده و در بیمارستان بستری است.

پولیس محلی سویدن، نخست این مسأله را به درگیری دو گروه «افراطی - چپ و راست» نسبت داده بود و تلویزیون رسمی سویدن نیز همین خبر را انتشار داده بود. اما پس از این که اعتراضات فراوانی شد مبنی بر این که این واقعه نه درگیری دو گروه، بلکه در روز روشن حمله نژادپرستان به خارجیان بوده است. از این رو، هم پولیس و هم تلویزیون سویدن مجبور به عقب نشینی شدند و به نوعی از مردم عذرخواهی کردند. یعنی اگر اعتراض مردمی نبود هم پولیس و هم تلویزیون سویدن، حمله نژادپرستان را تحریف و پرده پوشی کرده بودند. اما مردم آگاه، این سیاست راست پولیس و تلویزیون سویدن را خنثی کردند و واقعیت را علنی ساختند.

حمله نژادپرستان در شهر مالمو سویدن به خارجیان و زخمی کردن شدید یک خارجی تبار، بار دیگر بحث ها و نگرانی های زیادی را در جامعه سویدن مطرح کرده است به طوری که «مورگان یوهانسون» سخنگوی کمیسیون قضائی پارلمان از حزب سوسیال دموکرات، خواستار حضور و جواب گوئی آندرش تورنبری رئیس پولیس امنیت سویدن، در پارلمان شده است. دلیل این احضار، خشونت های اخیر توسط راسیست ها در شهر مالمو اعلام شده است.

مورگان یوهانسون، به خبرگزاری سویدن گفته است که نشانه هائی از سازمان یافتگی گروه های تندرو دست راستی و نازیستی وجود دارد و این گروه ها از خشونت نیز ابائی ندارند. او در ادامه می گوید که وظیفه پولیس امنیت، شناسائی و تحت نظر گرفتن این گروه هاست. او نگران این موضوع است که در بین این افراد، کسی مانند آندرش برینگ بره ویک سویدنی وجود داشته باشد که فاجعه ای ملی به وجود آورد.

دسمبر سال گذشته نیز تظاهرات بزرگی در استکهلم علیه نازیسم و نژادپرستی برگزار شد. روز یکشنبه ۲۲ دسمبر ۲۰۱۳، بسیاری از هنرمندان بزرگ و سیاستمداران در این تجمع بزرگ حضور داشتند و جنایات و حضور فاشیست ها را محکوم کردند.

این تظاهرات اعتراضی در حالی ادامه آن برگزار شد که یکشنبه ۱۵ دسمبر ۲۰۱۳، یک گروه از هواداران نازیسم، به نام «جنبش مقاومت ملی سویدن»، با حمله به یک تظاهرات علیه نازیسم، آن را به خشونت کشانده بودند.

در تظاهرات روز یکشنبه که توسط گروه «خط ۱۷» سازماندهی شده بود از سوی هفت حزب سویدن مورد پشتیبانی قرار گرفته بود. تنها حزب پارلمانی که در این تظاهرات شرکت نداشت، حزب نژادپرست «دموکرات های سویدن» بود. طبق گزارشات در تظاهرات استکهلم، که نزدیک به ۲۰۰۰۰ نفر شرکت کرده بودند، از سوی پولیس از طریق زمین و هوا به شدت کنترل می شد.

بر اساس گزارش رسانه های سویدن، عصر روز یکشنبه ۱۵ دسمبر، تظاهرات علیه نژادپرستی در «شر تورپ» واقع در جنوب استکهلم، به درگیری و خشونت گرائید و دست کم دو نفر از تجمع کنندگان و یک پولیس با ضربات چاقو زخمی شدند.

پاتریک اریکسون از مرکز فرماندهی پولیس استکهلم، گفت هواداران گروه موسوم به «جنبش مقاومت سویدن»، هواداران نازیسم هستند که به داخل جمعیت تظاهرکننده ترقه و مشعل و بطری شیشه ئی پرتاب کردند و باعث درگیری شدند.

گروه نازیستی «جنبش مقاومت سویدن» نیز مسؤولیت این حمله را بر عهده گرفته است.

برگزارکنندگان این تجمع، اعلام کردند که ۷۰۰ تا ۸۰۰ نفر در یک گردهم آئی مسالمت آمیز علیه نژادپرستی در محله شرتورپ استکهلم حضور داشتند ناگهان با حمله سازمان نازیستی «جنبش مقاومت سویدن» مواجه شدند. هم چنین تظاهرات هائی بزرگی علیه نازیسم در شهرهای مختلف سویدن نظیر گوتنبرگ، ایسالا، مالمو و لوند نیز برگزار شد. به تازگی نیز در چندین شهر سویدن مانند استکهلم و مالمو و گوتنبرگ، ده ها هزار نفر بر علیه نازیست ها و راسیست ها دست به تظاهرات زدند.

البته یک مسأله مهم نگران کننده تر این است که تعدادی از گروه های نازی سویدنی به اوکراین رفته و در حرکت های خونین این کشور شرکت کرده اند. در گزارشات رسانه های سویدنی آمده است که دست کم بیش از بیست نفر از نازیست ها و ملی گرایان افراطی سویدنی به اوکراین رفته اند تا به صورت داوطلبانه در آن چه آن ها یک «انقلاب ملی» در اوکراین می خوانند، شرکت داشته باشند.

دان اریکسون از حزب نازیستی و دست راستی «سونسکارناس پارتی» برنامه ریز و هماهنگ کننده این سفرهاست. او به بخش فارسی رادیوی بین المللی سویدن (پژواک)، گفته که دلیل شرکت ما، کمک و هم یاری به دوستان مان به خصوص حزب اسوبودا، که یک حزب راستی افراطی و ملی گرای اوکراین است، می باشد. ما تا می توانیم از این نیروهای ملی گرا حمایت می کنیم. پشتیبانی ما از انقلاب ملی اوکراین برای حزب اسوبودا و نیز جنبش ملی گرائی اروپا، مثبت است.

دان اریکسون، از سوی حزب افراطی و نازیستی «سونسکارناس پارتی» سایتی اینترنتی را به راه انداخته که هماهنگ کننده سفر داوطلبانه ملی گرایان افراطی از سویدن به اوکراین است. هم چنین در پشت این سایت، دو نفر دیگر از چهره های شناخته شده حزب نازیستی «سونسکارناس پارتی» قرار دارند. این گروه، پیش از این خود را «جبهه ملی اجتماعی» می خواند.

گروه های افراطی و نازیستی پس از فرار رئیس جمهور پیشین اوکراین، یانوکویچ، قدرت جدیدی یافته اند. حزب نژادپرست اسوبودا، که عقاید نازیستی و یهودی ستیز نیز دارد، چندین پست مهم در دولت جدید از جمله معاونت نخست وزیری و دادستانی کل کشور را به دست آورده است.

«جنبش نازیستی جوانان شمال اروپا» نیز ده ها عضو فعال را هم اکنون در اوکراین دارد. یکی از آن ها فردریک هاگ بری نام دارد که اکنون در کیف پایتخت اوکراین است. او پیش تر نیز در جمع تظاهرات گروه های نازیستی اوکراین سخنرانی کرده بود. او در این سخنرانی خود، از جمله گفته بود که اگر انقلاب اوکراین شکست بخورد این کشور به سمتی می رود که سویدن رفته است. او، جامعه سویدن را جامعه ای فروپاشیده خوانده که پر از همجنس گرا، پناهجو و خارجی تبار است.

او از کیف پایتخت اوکراین، گفت که ما این جا هستیم تا ارتباط خود با حزب اسوبودا و نیز جنبش دست راستی اوکراین را قوی تر کنیم. ما همکاری نزدیکی نداریم اما ملاقات هائی داشته ایم. من به همراه ده ها فعال دیگر اکنون این جا هستیم. دید ما نسبت به اروپا، قاره مادر است که شناسنامه ماست، اگر برادرهای ما در قسمتی از اروپا قیام کرده و نیاز به کمک داشته باشند، وظیفه ماست که به آن ها یاری برسانیم.

در شبکه های اجتماعی، این افراد نازیست سویدنی که در کیف هستند، اعلام می کنند که همکاری نزدیکی با گروه های دست راستی اوکراین دارند و تحت امر آن ها هستند.

سازمان نازیستی موسوم به جوانان نوردیک (Nordisk Ungdom) در دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ متداول بود. سازمان نژادپرست «مقاومت سفید آریائی»، در اوایل دهه ۱۹۹۰ از پرچمی با نشان چنگال گرگ و شمشیر در کادری چارگوش استفاده می کرد. این نشان هم چنین آرم چند نشریه راسیستی مانند Storm و Werewolf بوده است. پر آندرش رودلینگ، تاریخ شناس و متخصص در گروه های ملی گرای اروپائی، گروه های دست راستی اوکراین را گروهی نامتجانس تشکیل شده از تندروهای خشونت گرا می داند.

وی، اضافه می کند آن ها اغلب با ماسک صورت خود را در تجمعات می پوشانند، پرچمی سیاه و قرمز رنگ حمل می کنند و خود را نماینده ملی گرایان اوکراین می دانند که پس از جنگ جهانی دوم به وجود آمدند.

آلکس بنگت سون، از بنیاد ضد نژادپرستی اکسپو، عقیده دارد که تنها دلیل سفر این افراد به اوکراین، شرکت در خشونت ها و درگیری هاست.

وی، می گوید که ما می دانیم چندین نفر از این گروه ها برای درگیری و خشونت به اوکراین رفته اند. این افراد، بسیار خشونت گرا هستند و سابقه شرکت در درگیری ها در مناطق دیگر را هم دارند. از جمله، در یونان بوده اند و از نازیست های یونانی حمایت کرده اند، حتی برنامه ریزی کرده بودند به سوریه بروند و به رژیم اسد کمک کنند.

خبرنگار بخش فارسی رادیو بین المللی سویدن (پژواک)، گفته است که پولیس امنیت سویدن (سپو)، از گفت و گو با ما در این باره خودداری کرده، و در یک ایمیل نوشته است که حاضر به افشای کار پولیس امنیت در رسانه ها نیست.

(بخش فارسی رادیو بین المللی سویدن، ۴ مارچ ۲۰۱۴)

در عین حال «انزا هاگستروم»، یکی از مسؤولان سیو (پولیس مخفی سویدن)، ادعا کرده است که گروه های افراطی هیچ تهدیدی برای دموکراسی سویدن نیستند. او، به رادیو سویدن گفته است که براساس بررسی هائی که «سیو» انجام داده، این گروه ها از توانائی انجام چنین اقدامی برخوردار نیستند و نمی توانند تهدیدی برای دموکراسی سویدن باشند. او در مورد بازگشت راسیست های سویدنی که برای کمک به هم فکran خود به اوکراین رفته اند نیز گفته است که سیو این افراد را زیر نظر دارد و به نظر نمی رسد که آن ها امکانات و توانائی بیش تری به دست بیاورند یا برنامه ای برای ارتکاب جرایمی با اهداف سیاسی داشته باشند.

احزاب فاشیستی و نازیستی پس از سرنگونی المان هیتلری تا حدودی به حاشیه رفتند و ساکت ماندند و منتظر فرصت مناسب شدند. تا این که این فرهنگ به خصوص از دهه های هفتاد میلادی با آغاز رقابت ها و بحران های جدید نئولیبرالیسم سرمایه و ظهور تاجریسم و ریگانیسم، به چنگ آوردند و فعال تر شدند.

ناروی

لازم به یادآوری است که آندرش برینگ بره ویک، آدم کش مذهبی - فاشیستی ناروئی، در «بیانیه ای» که انتشار داده بود، از مواضعی یاد می کند که دقیقاً و یا بخشی از آن ها با برنامه سیاسی احزاب خارجی ستیز در اسکاندیناوی از جمله حزب دموکرات های سویدن، شباهت دارد.

در تاریخ شنبه ۲۲ مرداد [اسد] ۱۳۹۰، طی مطلبی درباره ترور ناروی، از جمله نوشته بودم: «جنایات وحشتناک روز جمعه ۱ مرداد ۱۳۹۰ برابر با ۲۲ جولای ۲۰۱۱، نه تنها جامعه ناروی، بلکه جامعه جهانی را شوکه کرد و در اندوه فرو برد. جنایت هولناکی که یک فرد مذهبی - فاشیستی در کشور آرام ناروی آفرید. این فرد جانی، پس از انفجار بمبی در مرکز ساختمان های دولتی اسلو که به مرگ ۷ نفر منجر شد، خود را به یک کمپ تابستانی نوجوانان حزب حاکم در یک جزیره رساند و با خونسردی به مدت ۹۰ دقیقه نوجوانان را به گلوله بست. او حتی به کسانی که برای حفظ جان شان خود را به آب انداخته بودند نیز شلیک می کرد. او، ۶۹ نفر را کشت و حدود صد نفر دیگر را نیز زخمی کرد.»

آندرس برینگ برویک، ۳۲ ساله، با یونیفرم و اسلحه و تجهیزات پولیس به قتل قربانیان خویش رفته بود به سادگی نشان می دهد که او، دوره های نظامی دیده است. عکس هائی که از او، در اینترنت با ژست های نظامی و هیتلری در یونیفرم نظامی منتشر شده او را در حال نشانه رفتن تفنگ های فوق مدرن نظامی اش نشان می دهد. او در صفحه فیس بوکش خود را «مسیحی بنیادگرا» و «ملی گرای افراطی» و «ضداسلام» و «ضدکمونیست» معرفی کرده است. جوان ترین جان باختگان این حرکت تروریستی، ۱۴ سال داشت.

برینگ برویک، در مانیفستی که در اینترنت منتشر کرده، از ۸۰ هم دست خود سخن گفته که آماده اند در خارج از ناروی فعال شوند. این سخنان برویک را وکیل او نیز تأیید کرده است. برویک، در برنامه ۱۵۰۰ صفحه ای خود از «مبارزان مقاومت» سخن می راند و نیروگاه های اتمی سوئیس را هدف عملیاتی دیگر می داند.

شماری از روزنامه های بریتانیا، گزارش هائی درباره سفر سال گذشته آندرس برینگ برویک به بریتانیا و شرکت وی در تظاهرات یک گروه راست افراطی این کشور به نام «لیگ دفاعی انگلیس» منتشر کرده اند.

هم چنین گفته می شود که برویک، با اعضای این گروه نژادپرست از طریق اینترنت در تماس بوده است. روزنامه های بریتانیائی «اینپندنت» و «دیلی تلگراف» گزارش داده اند که ۱۵۰ تن از اعضای «لیگ دفاعی انگلیس» از طریق شبکه اینترنتی فیس بوک با برویک در تماس بوده اند.

فنلاند

حزب «فنلاندی های واقعی»، در انتخابات پارلمانی اخیر این کشور، موفق شد ۱۹ درصد آراء را به خود اختصاص دهد و به این ترتیب، شمار کرسی های خود را در پارلمان این کشور به چهار برابر میزان سابق رسانده است. حزب «فنلاندی های واقعی»، سومین قدرت سیاسی در این کشور، محسوب می شود. هم چنین این حزب توانست دو نماینده نیز به پارلمان اروپا بفرستد.

دنمارک

در دنمارک «حزب مردم» توانسته در دولت ائتلافی شرکت جوید. با تأکید همین حزب بود که دنمارک بار دیگر کنترل مرزها را برقرار کرد. این اقدام در حالی انجام شد که این کشور به قرارداد شنگن برای تردد بدون کنترل در مرزهای کشورهای عضو رأی داده بود. حزب مردم دنمارک، چهارمین قدرت سیاسی این کشور است. این حزب مخالف ورود مهاجران خارجی به دنمارک است و موفق شده سخت ترین قوانین برای مهاجران به دنمارک را در سراسر اروپا به تصویب برساند. «حزب مردم» نیز دو نماینده در پارلمان اروپا دارد.

فرانسه

برای نمونه، حزب نژادپرست «جبهه ملی» فرانسه، یکی از احزاب قدرت مند و در عین حال خطرناک فرانسه است که مدت هاست طرح ایجاد یک جبهه جدید از احزاب سیاسی در فرانسه، هالند و استرالیا و غیره راسیستی را در دست اجرا دارد.

اواسط ماه نومبر ۲۰۱۲، لوپن، رئیس جبهه ملی فرانسه، با حزب لیبرال «ویلدرز» در هالند دیدار و گفت و گو کرد و دو طرف نسبت به تشکیل گروه جدید در اتحادیه اروپا به اتفاق نظر رسیدند.

مارین لوپن، رئیس جبهه ملی فرانسه، در همین راستا تأکید کرده است: «با پیروزی در انتخابات متحد دولت های محلی فرانسه (شهرداری) ها، می خواهیم یک جایگزین واقعی به مردم اهداء کنیم.» مارین لوپن، هم چنین با اشاره به این که انتخابات پارلمان و ریاست جمهوری سال ۲۰۱۷ میلادی را مدنظر دارد، اعتماد به نفس اعضای حزبی را در جهت پیشرفت تعمیق بخشیده است.

جبهه ملی فرانسه، اواسط ماه اکتوبر سال ۲۰۱۲، در انتخابات شورای ولایتی شهر برینویل واقع در جنوب فرانسه پیروز شد. هر چند کرسی های جبهه ملی در شورای محلی طی مراحل به تدریج افزایش یافته است، ولی پیروزی در این انتخابات پیامی کاملاً متفاوت داشت. چرا که حزب حاکم سوسیالیست از نامزد حزب راست «اتحادیه جنبش مردمی» (ump) که بزرگ ترین حزب مخالف دولت به شمار می آید، حمایت کرده بود. اما با این حال، حزب راستگرای اتحادیه جنبش مردمی (ump) در رقابت با جبهه ملی شکست خورد. بدین ترتیب، حزب راستگرای افراطی جبهه ملی با شکست بزرگ ترین حزب رقیب خود و حزب حاکم، که با هم در انتخابات همکاری کرده بودند، شوک سنگینی بر محافل سیاسی و جامعه فرانسه وارد کرد.

اتریش

حزب راست «آزادی» اتریش که در انتخابات پارلمان ماه سپتمبر ۲۰۱۲، پیشرفت داشت، در ماه نومبر همان سال، با رؤسای احزاب راسیستی کشورهای مختلف از جمله فرانسه، سویدن، بلجیم، ایتالیا برای شیوه همکاری در انتخابات پارلمان اتحادیه اروپا مذاکره کرده بود.

در اوایل بهمن [دلو] ۱۳۹۲ به گزارش فرانس پرس؛ هزاران تن از مردم وین علیه مراسم جشنی که حزب نژادپرست این کشور موسوم به حزب «اف بی او» که در یکی از کاخ های مجلل این شهر برگزاری شده بود، تظاهرات کردند. به گفته تلویزیون رسمی وین، در این تظاهرات نزدیک به ده هزار شهروند حضور داشتند و با دخالت نیروهای پولیس این تظاهرات به خشونت و درگیری کشیده شد.

نیروهای پولیس نیز در این باره اعلام کردند: هزاران تن از شهروندان نیمه شب در خیابان های شهر وین حاضر شده و با برپائی تظاهراتی ضد حزب راست تندروی «اف بی او» خواستار پایان یافتن مراسم جشن این حزب شدند که بعد از نزدیکی به کاخ محل برگزاری مأموران مانع پیش روی آن ها شدند که در نهایت تظاهرکنندگان خشمگین با مأموران پولیس درگیر شدند و در این درگیری هفده نفر از مردم و پنج نفر هم از مأموران امنیتی زخمی شدند. مراسم جشن این نژادپرست و خارجی ستیز در کاخ پادشاهی و زمستانی هوفبورگ برگزار شده بود.

سوئیس

همه پرسی اخیر در سوئیس در سه موضوع «پیشنهاد حزب نژادپرست مردم موسوم به توقف مهاجرت، تأمین هزینه گسترش خط آهن سراسری و تأمین مالی آن و عدم پرداخت هزینه سقط جنین از سوی بیمه های درمانی تحت عنوان سقط جنین» واکنش های مختلفی در سوئیس داشت. هم چنین توقف مهاجرت ها نیز از سوی حزب مردم در مجلس شورای ملی سوئیس پیشنهاد شده است.

و دولت فدرال سوئیس در زمینه محدود نمودن مهاجرت اتباع اتحادیه اروپا با بروکسل وارد مذاکره درباره قرارداد رفت و آمد آزاد اتباع شود و به مانند گذشته برای مهاجرت اتباع آن کشور به سوئیس سهمیه اعمال نماید. نزدیک به یک میلیون نفر از شهروندان اتحادیه اروپا در سوئیس زندگی می کنند و ۲۳۰ هزار نفر نیز روزانه به منظور امور کاری از مرز این کشور عبور می کنند و حدود ۴۳۰ هزار سوئیس نیز در اتحادیه اروپا زندگی می کنند.

نظرسنجی های اولیه در این کشور، نشانگر رد این موضوع از سوی اکثریت مردم سوئیس بود اما سرانجام این پیشنهاد با ۵۰/۳ درصد رأی مثبت در برابر ۴۹/۷ درصد رأی منفی مورد تأیید قرار گرفت. فقط ۱۹ هزار رأی موافق بیش تر، سرنوشت این پیشنهاد را تأیید کرد.

پس از اعلام نتایج همه پرسی، وزیر دادگستری سوئیس ضمن تأکید بر این که رأی مردم میزان می باشد و دولت خود را موظف به اجرای نظرات رأی دهندگان می داند و به رأی آن ها احترام می گذارد تأکید کرد که وضعیت برای دولت برای اجرای مفاد این پیشنهاد بسیار دشوار خواهد بود.

به گفته او، سوئیس قراردادی در این زمینه با اتحادیه اروپا دارد که آن هم در همه پرسی مورد تأیید اکثریت قرار گرفته بود و بنابراین، وظایفی را طبق این قرارداد متعهد شده که نمی تواند از آن ها عدول نماید.

حزب مردم به عنوان پیروز این همه پرسی، تأکید کرد سوئیس بار دیگر خود راساً می تواند تعیین نماید که چه تعداد مهاجر از اتحادیه اروپا خواهد پذیرفت.

دولت سوئیس برای اجرای این موضوع، سه سال زمان دارد و باید مفاد پیشنهاد حزب مردم برای توقف مهاجرت ها به قانون تبدیل گردد. دولت فدرال در این مورد لایحه ای را تا پایان سال جاری، برای بررسی به مجلس ارائه خواهد کرد. از زمان رأی مثبت اکثریت مردم سوئیس به توقف مهاجرت ها، بسیاری از خارجیان مقیم سوئیس از این بابت بسیار عصبانی بوده و در این کشور دیگر احساس امنیت نمی کنند.

آلمان

روز یکشنبه ۱۴ اپریل ۲۰۱۳، طرفداران حزب AfD از سراسر آلمان به برلین آمده بودند تا در مراسم افتتاح رسمی این حزب شرکت کنند. آنان رویه روی هتلی که اکنون محل استقرار حزب "AfD" شده، دست به تظاهرات زدند و شعارشان این بود: «از منطقه یورو بروید بیرون»!

به گزارش شبکه خبری تلویزیون آلمان، در همین آغاز تأسیس، حدود هشت هزار نفر از مردم، به این حزب پیوسته اند. «برند لوکه» (Bernd Lucke) رئیس حزب نوظهور AfD است. او که ۵۰ سال سن دارد، ۳۳ سال در حزب آنگلا مرکل، یعنی CDU عضویت و فعالیت داشته است.

از مطالبات عمده حزب AfD، «از اتحادیه اروپا خارج شوید! آلمان، هیچ نیازی به اتحادیه اروپا ندارد» این شعار، اصلی ترین خواسته این حزب از دولت آلمان است. مهم ترین مخالفت آن ها به سیاست های مالی آلمان در قبال اتحادیه اروپا برمی گردد، چراکه معتقدند شکست اتحادیه اروپا، شکست آلمان را در پی خواهد داشت. مهاجران، مدل های مالیاتی، سیاست های خانواده و نظرسنجی های مردمی، از دیگر حوزه های عنوان شده در ستراتیژی آنان است که البته صحبت روشن و شفاف درباره آن را به زمان انتخابات موکول کرده اند.

از دیگر خواسته های اصلی این حزب، تغییر واحد پول آلمان از یورو به «مارک» سابق است که سیاستمداران دولت، آن را اقدامی خطرناک تلقی می کنند و معتقدند گرچه آلمان با سختی های بسیاری روبه روست، اما تنها در صورت هماهنگی و پیوستگی با اتحادیه اروپاست که می تواند ظرفیت های خود را شکوفا سازد و در غیر این صورت ناکام می ماند.

«دیلی تلگراف» چاپ لندن، نوشت: «این حزب، ائتلاف شکننده مرکل را با خطر روبه رو ساخته؛ ائتلافی که تضمین آینده اروپا را به دستان خودش گره زده و اوست که بسته های نجات مالی را به جنوب اروپا پرداخت می کند.» روزنامه «فورسال» چاپ پولیند نیز تأیید کرد که AfD فارغ از این که در انتخابات آتی رأی بیاورد یا نه، پروژه پیچیده مرکل برای باقی ماندن در رأس قدرت را با خطر مواجه خواهد ساخت. چراکه اغلب مردم با کمک آلمان به کشورهای جنوب اروپا مخالفند ولی خانم صدراعظم، روز به روز بر این گونه عملکردهای خود پافشاری می کند. روزنامه فرانسوی «لوموند» با اشاره به این که این گونه اعتراضات به اتحادیه اروپا، امر تازه ای نیست و در گذشته فعالیت های حزب «زدان دریایی» (Piratenpartei) نیز مشهود بود، منتها اعتراضات تاکنون نتیجه موفقیت آمیزی نداشته است. به نقل از روزنامه اشپیگل در روز جمعه ۱۲ اپریل ۲۰۱۳ زمزمه ای از رسانه های اروپا به گوش می رسد مبنی بر این که راه اندازی حزب AfD تهدیدی غیرمستقیم برای آنگلا مرکل محسوب می شود.

هنگری یا مجارستان

در هنگری، حزب ناسیونالیست و راست حاکمیت کشور را در دست دارد. حزب FIDESZ به رهبری ویکتور اوربان، نخست وزیر هنگری دو- سوم کرسی های مجلس این کشور را به خود اختصاص داده است. این در حالی است که حزب راست تر از آن «جوبیک» در مجارستان، سومین قدرت سیاسی این کشور در پارلمان است. جوبیک، حزبی است که کارشناسان سیاسی آن را حزبی نئونازی معرفی می کنند.

یونان

نیکوس میخالولیاکوس رهبر حزب نژادپرست «شفق طلایی» «حزب نژادپرست یونان»، ابراز امیدواری کرد که روزی شهر استانبول یا به تعبیر وی «شهر ملکه یونانی» را از ترک ها پس بگیرند.

نیکوس میخالولیاکوس، با سیاست ضد مهاجران و نژادپرستانه شناخته شده و با عنوان «فوه‌ر» لقب هیتلر خطاب می‌شود. حزب او، در انتخابات ۲۰۱۲، رأی چشم‌گیری آورد و با کسب ۷ درصد آرای مردم یونان وارد مجلس این کشور شده بود.

اوکراین

قدرت یابی جریان‌های نژادپرست و راست افراطی در اوکراین بعد از سرنگونی دولت یانوکویچ به وضعیت نگران‌کننده‌ای رسیده است. سمت هائی مانند دبیری و جانشینی شورای امنیت ملی و دفاع اوکراین، دادستانی کل و جانشینی نخست‌وزیر را مؤسسين و اعضای بلندپایه احزاب «ناسیونال-سوسیالیست»، «اسووبودا» و «واحد راست» در اختیار گرفته‌اند که به وضوح تمایلات نژادپرستانه دارند.

به عنوان مثال، عضویت در حزب ناسیونالیست - سوسیالیستی اوکراین طبق اساسنامه آن منحصر به نژاد اوکراینی بوده و اعضای این حزب از نمادهای نازی‌های آلمان در جنگ جهانی دوم استفاده می‌کنند. این نگرانی تا حدی پیش‌رفته است که کانال ۴ تلویزیون دولتی انگلیس روز چهارشنبه گذشته در گزارشی از احراز سمت‌های حساس در دولت جدید اوکراین توسط فاشیست‌ها و افراطی‌ها ابراز نگرانی کرده است.

اخبار اوکراین حاکی از انتصاب نیروهای راست افراطی و فاشیست به سمت‌های حساس دولتی، امنیتی و قضائی به منظور پرکردن خلاء قدرت است.

آندری پارابی که در مقام دبیر شورای امنیت ملی و دفاع اوکراین قرار گرفته و در حال تقابل با تهدیدات پوتین است در طول اعتراضات علیه دولت ساقط‌شده یانوکویچ فرمانده نیروهای تأمین‌کننده امنیت تجمعات بود. او مؤسس حزب ناسیونالیستی - سوسیالیستی اوکراین است؛ حزب فاشیستی که طبق الگوی نازیسم هیتلر شکل گرفته است و عضویت در آن منحصر به نژاد اوکراینی است. این حزب طی سال‌های اخیر به «اسووبودا» تغییر نام داد که رهبر آن اوله تیانبوک یکی از سه چهره شاخص اعتراضات یورو میدان است که به طور مستقیم با دولت یانوکویچ مذاکره می‌کردند.

برای جانشینی دبیر شورای امنیت ملی و دفاع اوکراین دمتری یاروش انتخاب شده که رهبر گروه افراطی «واحد راست» است. این گروه شامل شبه‌نظامی‌های راست‌گرای تندروئی است که قبلاً اعلام کرده بود آماده درگیری نظامی برای رسیدن به اوکراینی آزاد است. گروه «واحد راست» شامل ائتلافی از گروه‌های ملی‌گرای افراطی شامل «وطن پرستان اوکراین» و گروه شبه‌نظامی UNA-UNSO است که در چین و مولداوی در برابر نیروهای روسیه جنگیده‌اند. آن‌ها با لباس‌ها و علائم گروه‌های راست افراطی و نازی رژه می‌رفتند. او، در سال ۱۹۸۹، به گروه ملی‌گرای میانه «جنبش مردم» پیوست اما در سال ۱۹۹۴ به سازمان دست راستی «تریزوب» ملحق شد. او از سال ۲۰۰۵ در مقام رهبر این گروه در پی تحقق یک انقلاب ملی در اوکراین است. او در مصاحبه اخیرش با مجله تایم گفت: روسیه سیاست انقیاد اوکراین را در پیش گرفته و ما آماده نبرد با روسیه هستیم.

در دولت جدید، الکساندر سیچاق عضو حزب «اسووبودا» به عنوان جانشین نخست‌وزیر انتخاب شده است. سال گذشته کنگره جهانی یهودیان، اتحادیه اروپا را به ممنوع کردن فعالیت‌های این حزب و گروه صبح طلایی یونان فراخواند. این حزب که از مدت‌ها قبل برای یک انقلاب ملی در اوکراین تلاش می‌کند از دهه نود رژه‌های زیادی را انجام داده است. بیانیه آن‌ها مبنی بر این که مافیای موسکوی - یهودی اوکراین را کنترل می‌کند سبب نگرانی اقلیت یهودی این کشور شده بود.

حزب «اسووبودا»، هم چنان وزارت کشاورزی و محیط زیست را توسط معاون دبیر کل خود در اختیار دارد. دیگر عضو این حزب اوله ماخنیسکی به سمت دادستانی کل انتخاب شده است. نخستین اقدام های دولت موقت شامل انحصار زبان رسمی به اوکراینی برای کل ملت اوکراین و حذف قوانین ممنوع کننده فاشیسم است.

گروه های نازیستی ضد روسیه خود را به استبان باندرای نزدیک می دانند که رهبر شورشیان اوکراینی در جنگ جهانی دوم بود و با نازی های آلمان همکاری و برای پاکسازی قومی تلاش می کرد. در سال ۲۰۱۰ ویکتور یوشنکو باندرای را به عنوان قهرمان اوکراین معرفی کرد.

این دستاوردهای بزرگ برای حزب «اسووبودا» قبل از انتخابات هائی در اروپاست که انتظار می رود احزاب «جوبیک» مجارستان و «ناسیونالیست» در فرانسه موفقیت هائی را کسب کنند. با این وجود، «اسووبودا» از طریق هم پیمانان سابق خود با پاسخ سردی روبه رو شده است، جایی که حزب «جوبیک» اقلیت مجار اوکراین را دعوت به خودمختاری کرده و حزب «ناسیونالیست» بریتانیا از پوتین حمایت می کند. احزاب راسیستی اسکاندیناوی نیز تأیید کرده اند که در این مدت جهت الگوبرداری از این حرکت ناسیونالیستی، به اوکراین سفر می کرده اند.

فاشیسم ایتالیا و آلمان

از نظر تاریخی، فاشیسم نخست در ایتالیا در سال ۱۹۱۹ به وجود آمد و سه سال بعد توانست حکومت را در این کشور تصرف کند. حزب فاشیستی آلمان نیز در سال ۱۹۲۰ ایجاد شد و نام «ناسیونال سوسیالیست» برخود نهاد. این حزب در سال ۱۹۳۳، به کمک انحصارهای بزرگ آلمانی و خارجی حکومت را به دست گرفت و دیکتاتوری خونین هیتلری را مستقر کرد.

چندین نفر در پایه گذاری «حزب کارگران آلمان» نقش داشتند که از جمله می توان به کارل هارر و آنتون درکسلر اشاره کرد. بعداً هیتلر به این حزب ملحق شد. چندی بعد هم نام حزب رسماً به حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست تغییر داد. شاید در ابتداء هیتلر رئیس حزب نبوده باشد، اما با توجه به این که انسجام، رشد و توسعه تفکر ناسیونال سوسیالیسم آلمانی در زمان ایشان انجام شد، می توان گفت که هیتلر بنیان گذار «ناسیونال سوسیالیسم آلمانی» به معنی امروزی آن، بوده است.

نازیسم در جوامع قدیمی تر هم بود برای مثال، لوئی ناپلئون بناپارت که برادر زاده ناپلئون بناپارت بود حکومتی در فرانسه ایجاد کرد که دارای تشابهاتی با نازیسم و فاشیسم بود. او از ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۲ رئیس جمهور فرانسه بود و تا سال ۱۸۷۰ به عنوان امپراتور ناپلئون سوم حکومت می کرد.

یک نویسنده نازی به نام «فرانتس کمپر» در سال ۱۹۳۳، در مقدمه کتابی به نام «توده یا مردم» (اثر کونستانین فرانتس که در سال ۱۸۵۲ منتشر شده بود) چنین نوشت: «قدرت یابی لوئی ناپلئون تنها نمونه تاریخی است که با انقلاب ناسیونال سوسیالیستی عصر ما همسان و همانند می باشد... به گفته فرانتس، دولت ناپلئونی بر حمایت انبوه مردم تکیه داشت و این دولت بدون حمایت آن ها، حتی با کمک ارتش قدرتمند امپراتوری هم حفظ نمی شد. تنها با اصلاحات اجتماعی خطر سوسیالیسم رفع گردید.» بنابراین، حکومت ناسیونال سوسیالیستی هیتلر، شباهت های زیادی با حکومت لوئی ناپلئون داشت. اما نمی توان گفت که نازیسم آلمان دنباله رو بناپارتیسم بوده است. آن ها، شباهت های زیاد و هم چنین تفاوت هائی داشتند.

آدولف هیتلر در ۳۰ جنوری ۱۹۳۳، به عنوان صدر اعظم آلمان انتخاب شد. در ماه اگست سال ۱۹۳۴، رئیس جمهور آلمان هیندنبورگ درگذشت و آدولف هیتلر دفاتر ریاست جمهوری و صدارت عظمی را ادغام کرد و رسماً پیشوا و صدر اعظم آلمان شد. این مقام جدید طی یک همه پرسی با تأیید اکثریت مردم آلمان روبه رو شد. بنابراین، آدولف

هیتلر با حمایت مردم و رضایت مردم مقام پیشوائی و صدراعظمی را یک جا در اختیار گرفت. یا همان رفراندوم معروف در ایران «جمهوری اسلامی آری یا نه» که با آرای اکثریت مردم انتخاب شد. در واقع چنین انتخاباتی تغییری در اهداف و سیاست های فاشیستی و ناسیونالیستی و مذهبی نمی دهد. سرانجام خود مردم قربانی می شوند. به عبارت دیگر، هیتلر و خمینی تجلی اراده عموم محسوب می شدند.

اکنون نیز گروه ها و سازمان های نازیستی با انتخابت بورژوائی وارد پارلمان ها می شوند و آهسته آهسته قدرت سیاسی را به دست می گیرند تا جوامع بشری را هم چون المان هیتلری و یا ایران امروز به خاک و خون بکشند. مردم المان رهبری آدولف هیتلر را چندین بار مورد تأیید قرار داده بودند: در المان نازی چندین همه پرسی برگزار شد که یک مورد در ۱۹ اگست ۱۹۳۴ بود، مردم المان با رأی ۸۹/۹ درصد، یعنی تقریباً ۹۰ درصد، مقام جدید هیتلر به عنوان پیشوا و صدراعظم را تأیید کردند. در ماه مارچ ۱۹۳۶ نیز همه پرسی دیگری برای تأیید یا عدم تأیید نظام ناسیونال سوسیالیستی ارائه شد که نزدیک به ۹۹ درصد مردم شرایط موجود را تأیید کردند. هیتلر در سال ۱۹۳۹ که امکان جنگ با لهستان پیش آمد، طرح ایجاد یک اوکراین مستقل و متحد المان در سیاست خارجی هیتلر پدیدار شد، اما با توجه به حضور عامل شوروی این هدف او عملی نشد.

اتحادیه اروپا و امریکا

امروز اتحادیه اروپا و امریکا در رقابت با روسیه و جدائی شبه جزیره کریمه از اوکراین، با تمام قدرت به حمایت از دولت راسیست و فاشیست اوکراین برخاسته اند. و به دلیل این که مردم کریمه، در یک همه پرسی رأی به پیوستن فدراسیون روسیه دادند روسیه را تحریم کردند. حال این که براساس معیارها و قوانین خود دول غربی و اتحادیه اروپا، اگر مردم یک منطقه رأی به جدائی دهند باید آن را به رسمیت شناخت.

برای نمونه، هنگامی که امریکا و اروپا در سال های ۱۹۹۰، باعث و بانی فروپاشی یوگوسلاوی سابق شدند شاهد رشد ملی گرائی افراطی در شبه جزیره بالکان بودیم. در اسلونی و کوزوو در صربستان، مستمراً توسط نهادهای سیاسی و ملی تحریک می شدند. یکی از سرچشمه های موفقیت انتخاباتی احزاب راست افراطی و در عین حال ناسیونالیست کشورهای صربستان و اسلونی، به دلیل از دست دادن «سرزمین پدری» بوده است.

در بخش هائی دیگر یوگوسلاوی سابق مانند کرواسی، بوسنی و آلبانیائی تبارهای مسلمان کوزوو، اغلب تبلیغات اسلامی می شد و گروه های تروریستی اسلامی از افغانستان و ایران و عربستان و غیره در آن جاها با همفکران خود علیه صرب ها می جنگیدند و از حمایت همه جانبه امریکا و متحدانش چون ترکیه و غیره هم برخوردار بودند. در حالی که امریکا و اتحادیه اروپا امروز با رفراندوم کریمه برای جدا شدن از اوکراین به شدت مخالفت می ورزند خود عامل تکه تکه شدن یوگوسلاوی سابق بودند.

احزاب راسیستی و خارجی ستیز و آزادی ستیز، در انتخابات پارلمان اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۹، موفق شده بودند قدرت خود را افزایش دهند. آن ها اگرچه توانستند شمار نمایندگان خود را به ۳۹ برسانند، اما نتوانستند در تأسیس فراکسیون مشترک خود در اتحادیه اروپا موفق شوند.

شناخته ترین نماد نازیستی، امروزه نیز همانند دوران رایش سوم، صلیب شکسته است. صلیب شکسته یا سواستیکا (Hakkors)، متداول ترین نماد نازیستی است. این نماد در آغاز سده بیستم با یهود ستیزی پیوند داده شد و نیروهای ضد یهود آن را به کار گرفتند. سپس، هیتلر، پیشوای المان نازی، سواستیکا را به عنوان برجسته ترین نماد ناسیونال سوسیالیسم المان متداول ساخت.

مسأله نژادی و نازیسم

مسأله نژادی، برای نازی ها مسأله مهم و اصلی بود تا روشن گردد چه کسی از لحاظ خونی و تباری با المانی ها همبستگی دارد. در این مورد، نازی ها عمدتاً بر عبارت «یا نوردیک- ژرمنی»، تکیه می کردند و این عبارت شامل چندین ملت بود: المانی ها، هالندی ها، مردم اسکاندیناوی (مثل سویدن، ناروی، دنمارک)، بریتانیا و سایر مردمی که دارای خون نوردیک یا خون وابسته بودند، مثل مهاجران اروپائی تبار امریکای شمالی.

ایران

در چند منبع نیز آمده است که ایرانی ها نیز در سال ۱۹۳۸ در رده نژادهائی قرار گرفتند که صلاحیت اختلاط نژادی با المانی ها را دارند. به عبارت دیگر، تا سال ۱۹۳۸ ایرانی ها فاقد همبستگی خون با نژاد های «نوردیک- ژرمنی» تلقی می شدند و حق اختلاط نژادی را نداشتند، اما در سال ۱۹۳۸ این ممنوعیت لغو شد و سال بعد نیز المان هدیه ای که «کتابخانه علمی المان» نامیده می شد را به ایران اهداء کرد که این کتابخانه شامل ۷/۵۰۰ کتاب بود و مخصوصاً بدین خاطر انتخاب شده بودند که «رهبران ایران را به خویشاوندی قومی و همبستگی میان رایش ناسیونال سوسیالیست و فرهنگ آریائی ایران ترغیب نمایند.»

حکومت رضاشاه

در ادامه همین نظریه بود که رضا شاه، در جنگ جهانی دوم با هیتلر متحد شد و به همین دلیل نیز سرانجام توسط متفقین پیروز در این جنگ، از حاکمیت ایران برکنار کردند. با این وجود نظریه پردازان نژادی المان، هرگز نتوانستند یک نژاد یکتای المانی را معین کنند.

پس از ورود متفقین به ایران، و استعفای اجباری رضاخان از سلطنت، او را در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ شمسی نخست به جزیره موریس و سپس ژوهانسبورگ در آفریقای جنوبی تبعید کردند. او، در همان جا درگذشت.

حکومت اسلامی ایران

حکومت اسلامی ایران نیز از همان روزهای نخست به قدرت رسیدنش تاکنون روابط نزدیکی با نازیست ها و فاشیست های المانی داشته و در دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد، این روابط تعمیق و گسترش بیش تری یافت. محمدعلی رامین، به جرم ارتباط با نئونازی های المان، از این کشور اخراج شد و تحصیلاتش نیمه تمام ماند. او بعد از اخراج از المان، به دلیل آشنائی و ارتباطی که از قبل با تیم احمدی نژاد داشت، فوراً در کنار او قرار گرفت و پس از رئیس جمهور شدن احمدی نژاد، طراح انکار هولوکاست شد و یک همایش بین المللی هم برای همین منظور در تهران ترتیب داد. شایع بود که او مبتکر تشکیل یک گروه ضربت متشکل از اوباش دست چین شده در اطراف احمدی نژاد می باشد که برخی از آن ها، در گارد محافظین پرشمار احمدی نژاد نیز حضور دارند. سبک سازماندهی این گروه و سائلی که از آن استفاده می کنند، کپی برداری از لباس قهوه ئی های نازی در سال های سلطه فاشیسم بر المان است. رامین، پس از مدتی که در حاشیه دولت، کارهای تبلیغاتی متن دولت را هدایت می کرد، در کابینه پس از ۲۲ خرداد [جوزا] ۸۸، معاون مطبوعاتی وزارت ارشاد اسلامی شد. او، حتی به طور رسمی به فعالیت علنی یک سایت نازیست های ایرانی، مجوز داده بود.

البته مسأله همکاری حاکمیت های ایران از دوره حکومت پهلوی اول تاکنون به بررسی جداگانه نیاز دارد که نگارنده در آینده نزدیک به نوبه خودم این امر مهم را انجام خواهم داد.

مؤخره

مواضع سنتی سازمان ها و احزاب راسیستی و نازیست هم چون دشمنی و خصومت با افکار کمونیستی، یهودستیزی، ضدیت با سکولاریسم، دفاع از مسیحیت غربی، مخالفت با سقط جنین و مخالفت با همجنس گرایی، مخالفت با کولی ها، جزئی از اصول اعتقادی اعضاء و هواداران آن هاست.

اگرچه تبلیغات ضدخارجی و ضدمهاجرت احزاب راسیستی و نژاد پرست، سیاست های پایه ئی آن ها را تشکیل می دهد اما آن ها، همواره تبلیغ می کنند که مردم اروپائی در مقابل خطری که هستی شان را تهدید می کند، باید محافظت شوند. این دیدگاه، سرچشمه رشد راست گرائی افراطی در اروپای غربی است. در حالی، سرچشمه های عمومی رشد راست گرائی در اروپا، نه مهاجرین و خارجیان، بلکه نتیجه عملکرد سیستم سرمایه داری و بحران هایش و رشد بیکاری و گرانی و فقر و هم چنین باد زدن افکار و احساسات ناسیونالیستی در این کشورهاست.

رای دهندگان در پذیرش سازمان ها و احزاب راسیستی و نژادپرست، دو عامل اصلی را در نظر می گیرند: یکی از این عوامل، داشتن رویکرد سیاست های ضدخارجی و ضد مهاجرت است. دیگر عامل اصلی برای رای دهندگان در پذیرش حزب راست، تحریک احساسات ملی و ترساندن آن هاست. مهم تر از همه، در غیاب احزاب و سازمان های کارگری کمونیستی و تشکل های کارگری انترناسیونالیست رادیکال و ضدسرمایه داری و ضد تبعیض و استثمار، گرایشات فرمیستی و لیبرال و محافظ کار و راسیست و نازیست و فاشیست، میدان دار اصلی تحولات سیاسی و اجتماعی به خصوص در دنیای غرب هستند و حکومت ها بین آن ها دست به دست می گردد.

به این ترتیب، رشد احزاب راست، محافظه کار و نازیست و فاشیست، در اسکاندیناوی و اروپا، روند سریعی به خود گرفته است. سازمان ها و احزاب، مردم را می ترسانند که موقعیت کنونی شان را از دست خواهند داد و یکی از عوامل مهم آن را نیز مهاجران و پناهندگان معرفی می کنند.

آینده جهان و قدرت گیری فاشیست ها و نازیست چندان قابل پیش بینی نیست اما به نظر می رسد بحران اقتصادی جهان سرمایه داری از یک طرف و شورش استثمارشدگان و گرسنگان و محرومان از طرف دیگر، وضع موجود را تغییر خواهند دهند.

بی شک در این جدال طبقاتی، تنها طبقه کارگر متحد و متشکل و آگاه در سطح جهانی می تواند با ستراتیژی سیاسی - طبقاتی خود، چهره کریه کنونی جهان نابرابر و ظالمانه را تغییر دهد و جهانی زیبا و آزاد و برابر و درخور و شایسته انسان بسازد!

یکشنبه دهم فروردین [حمل] ۱۳۹۳ - سی ام مارچ ۲۰۱۴

یادداشت:

*- در آن جایی که نویسنده این مطلب از «چپ» و یا «بلوک چپ» نام می برد، نباید چنین برداشت نمود که گویا آنها نیروهای چپی به تعبیری که ما در کشور خود داریم، می باشند؛ بلکه باید به صراحت گفت که آن احزاب هم در کل مدافع سیستم سرمایه داری بوده فقط در تقسیم و توازن قدرت، نمایندگی از جناح چپ سرمایه می نمایند. نمونه های برجسته آن در امریکا «دموکراتها» در المان «اس. پی. دی» در فرانسه «حزب سوسیالیست» در انگلستان «حزب کار» و امثال آن در سراسر اروپا می باشد.

اداره پورتال AA-AA